



جستاری در اصطلاح علم دینی و علم غیردینی

پذیرش مقاله: ۹۸/۱۱/۲

دریافت مقاله: ۹۶/۸/۱۶

چکیده

عباس نیکزاد (PhD)^۱

۱. گروه معارف اسلامی، دانشکده پزشکی، دانشگاه علوم پزشکی بابل، بابل، ایران.

*نویسنده مسئول: عباس نیکزاد

بابل، دانشگاه علوم پزشکی بابل، دانشکده پزشکی، گروه معارف اسلامی.

تلفن: +۹۸ ۱۱ ۳۲۱۹۷۴۲۷

فاکس: +۹۸ ۱۱ ۳۲۱۹۷۴۲۷

Email: nikzad1214@gmail.com

سابقه و هدف: از مباحثی که در موضوع علم و دین مطرح است بحث علم دینی و علم غیردینی است. پرسشی که در این مبحث مطرح است این است که آیا می‌توان علوم را به علوم دینی و علوم غیردینی دسته‌بندی کرد؟ آیا اساساً علم غیردینی داریم؟ و یا برعکس علم دینی داریم؟ آیا همه علوم را می‌توان به دینی و غیردینی تقسیم‌بندی کرد؟ به عنوان نمونه آیا می‌توان گفت که ما فیزیک دینی و غیردینی و پزشکی دینی و غیردینی و روانشناسی دینی و غیردینی و اقتصاد دینی و غیردینی داریم؟

مواد و روش‌ها: در این نوشتار تلاش شده است که با مراجعه به متون دینی و تحلیل‌های عقلی و بررسی دیدگاه‌های مختلف و دریافت نکته‌های مثبت و رد و انکار نکات نامقبول بهترین نظریه در باب علم دینی و غیردینی مطرح گردد.

یافته‌ها: یک دیدگاه این است که هم علوم دینی داریم و هم غیردینی و همه علوم را می‌توان به دینی و غیردینی تقسیم کرد. دیدگاه دیگر این است که اساساً علم غیردینی و سکولار نداریم همه علوم دینی‌اند.

نتیجه‌گیری: عرصه اصلی تقسیم‌بندی علوم به دینی و غیردینی علوم انسانی به معنای خاص است. در این عرصه بیشتر می‌توان از علم دینی و غیردینی سخن گفت؛ اما در رشته‌های دیگر این تقسیم‌بندی چندان موجه نیست. البته در عرصه‌های دیگر نیز نقش دین را در برخی از مبانی و نیز راهکارها نمی‌توان نادیده گرفت.

واژه‌گان کلیدی: علم، دین، علوم دینی، علوم غیردینی، علوم انسانی

مقدمه

شکی نیست که اسلام مسلمانان را به طلب علم ترغیب و تشویق کرده است؛ روایات فراوانی در طلب علم بلکه در فریضه بودن طلب علم وارد شده است. چنانکه روایات فراوانی در فضیلت عالم و معلم و متعلم وارد شده است (۱). ارزش و اهمیتی که در اسلام به علم و عالم داده شده است شاید در هیچ مکتب و آئینی داده نشده است. پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا تمجیدها و ترغیب‌ها و ارزش‌گذاری‌ها ناظر به علوم دینی است یا شامل همه علوم اعم از علوم دینی و غیردینی است؟ آیا اساساً تقسیم‌بندی علوم به دینی و غیردینی مورد قبول است یا نه؟ اگر آری، ملاک و معیار این تقسیم‌بندی چیست؟ آیا این تقسیم‌بندی به لحاظ رشته‌های مختلف علوم می‌باشد یا اینکه هر رشته علمی را می‌توان به دینی و غیردینی تقسیم‌بندی کرد؟ در صورت اخیر این تقسیم‌بندی در همه رشته‌های علمی اعم از تجربی و ریاضی و انسانی راه پیدا می‌کند یا اینکه اختصاص به علوم انسانی دارد؟

نظریه‌پردازان در این دهه‌های اخیر مفصلاً به این موضوع پرداختند و کتاب‌ها و مقالات متعددی در این باره نگاشته شده است و دیدگاه‌های متعددی در این زمینه ابراز شده است.

مواد و روش‌ها

در این مطالعه، دیدگاه‌های گوناگون در خصوص تقسیم‌بندی علوم به علوم دینی و علوم غیردینی مطرح گردید و برای اطلاع از این دیدگاه‌ها به کتب مربوطه

مراجعه گردید و پس از توضیح و تشریح هر یک از این دیدگاه‌ها به نقد و بررسی آن پرداخته شد و نقاط ضعف آن بیان شد. در نهایت، دیدگاه نگارنده درباره موضوع بحث مطرح گردید. در مجموع می‌توان گفت که روش تحقیق در این پژوهش، روش تحلیلی و توصیفی است.

یافته‌ها

تفاوت دیدگاه‌های فکری و مبانی اعتقادی چندان تأثیری در علوم تجربی ندارند و نمی‌تواند باعث تقسیم این علوم به دینی و غیردینی شود. بنابراین نمی‌توانیم علوم مانند شیمی و فیزیک و مکانیک و عمران و پزشکی و کیهان‌شناسی و فیزیوتراپی و ... را به دینی و غیردینی تقسیم کنیم. البته دانشمند تجربی، اگر دارای جهان‌بینی توحیدی باشد پدیده‌های هستی را آیت و مخلوق و تجلی خداوندی می‌داند و برای آفرینش آنها هدف و غایتی حکیمانه قائل است و به درجات بالاتر وجود به عنوان مبادی عالیه هستی عقیده دارد و نظام هستی را نظام احسن می‌بیند و برای سرور عالم حکمت و توجیه معقولی قائل است. اما اگر معتقد به جهان‌بینی الحادی و مادی باشد به هیچ یک از امور بالا عقیده ندارد. اما این تفاوت دیدگاه مربوط به جهان‌بینی و فلسفه الهی و مادی است و باعث تفاوتی در متن علوم تجربی نخواهد شد. به تعبیر دیگر باعث تغییر و جابجایی و یا کاهش و یا افزایش مسائل درون علوم تجربی نمی‌شود، نه باعث این می‌شود که مسئله علمی خاصی بر علم افزوده شود و یا از آن کاسته شود و نه تغییری در گزاره

علمی ایجاد می‌کند. مثلاً این گزاره که آب مرکب از اکسیژن و هیدروژن است و یا وزن مخصوص آن است و یا این گزاره که فلزات در حرارت منبسط و در برودت منقبض می‌گردند و یا این گزاره که حرارت خورشید باعث تبخیر آب دریاها و رودخانه‌ها می‌گردد و امثال این گزاره‌ها نه دینی است نه غیردینی تفاوت دیدگاه‌های فکری و اعتقادی و ارزشی تفاوتی در این گزاره‌ها ایجاد نمی‌کند.

اما تفاوت مبانی فکری و اعتقادی تأثیر فاحشی در علوم انسانی همانند روانشناسی و جامعه‌شناسی و اقتصاد و سیاست و حقوق و اخلاق و تعلیم و تربیت دارد. مبانی الهی و یا الحادی در بسیاری از گزاره‌های علوم انسانی تزریق می‌شود که جا دارد به برخی از این تفاوت‌ها اشاره نمائیم:

الف) تفاوت در نگاه به هستی: جهان‌بینی الهی به جهان و انسان به عنوان مخلوق خدا و وابسته و نیازمند به او می‌نگرد و هیچ استقلالی را برای آن به رسمیت نمی‌شناسد. نگاه مومن به جهان و انسان و پدیده‌های هستی با نگاه ملحدانه به آنها که همه چیز را در ذات خود مستقل و بی نیاز از خدا و مبدأ هستی می‌بیند بسیار متفاوت است.

ب) در جهان‌بینی الهی، انسان غیر از ظاهر جسمانی دارای روح مجرد و ملکوتی و بعد باقی و پایدار است. تمام شخصیت و هویت انسان به روح مجرد اوست. در حالی که در جهان‌بینی الحادی، اعتقادی به بعد ملکوتی و مجرد انسان نیست، انسان یک موجود مادی و فانی است. به همین خاطر یک انسان مومن اصالت را به روح و لذات روحانی و اخروی می‌دهد در حالی که یک ملحد اصالت را به جسم و لذات جسمانی و دنیوی می‌دهد.

ج) در جهان‌بینی الهی اصالت با ارزش‌های معنوی و روحانی مانند جلب رضایت الهی رسیدن به مقام قرب الهی و پایبندی به ارزش‌های اخلاقی است مانند صداقت و امانت داری و احسان به خلق خدا و عدالت و سخاوت و عفو و گذشت و ایثار و شهادت است. در جهان‌بینی الهی، پایبندی به فضائل اخلاقی باعث تعالی روحی و آزادی جان از قید و تعلقات حیوانی است و اما در جهان‌بینی الحادی از این روش‌ها و دیدگاه‌ها خبری نیست، اصالت با ارزش‌های مادی است و ارزش‌ها و فضائل اخلاقی، در حد امور اعتباری و قراردادی همانند آداب و رسوم اجتماعی و یا در حد سلاطین شخصی است که پایگاهی در جان انسان ندارد.

د) در جهان‌بینی الهی، دین و ایمان و اعتقادات و باورهای مذهبی و آموزه‌های دینی برخوردار از بالاترین درجه اهمیت و قداست است تا آنجا که مومن مذهبی حاضر است برای آن جان و مال خود را فدا کند و این فداکاری را باعث حیات برتر جاودانه خود می‌داند اما در نگاه جهان‌بینی الحادی، قداست دین و اعتقادات و آموزه‌های مذهبی در حد قداست مسائل اعتباری و قراردادی همانند آداب و رسوم اجتماعی و یا حتی گرایش‌های سلیقه‌ای است. فداکاری و پافشاری روی آنها چیزی جز تعصب خشک و بیهوده نیست.

ه) در جهان‌بینی الهی اسلامی، حکمت و رحمت الهی ایجاب می‌کند که خداوند بشر را در همه ابعاد زندگی فردی و اجتماعی و مادی و روحی و دنیوی و اخروی هدایت کند و راه درست اندیشیدن و درست سخن گفتن و درست عمل کردن را به او بیاموزد، برخلاف جهان‌بینی مادی و الحادی که از اینگونه امور هیچ خبری نیست و در عرصه سیاست و اقتصاد و اخلاق و حقوق و تعامل او با هم‌نوعان و هم‌کیشان و حتی حیوانات و طبیعت، آموزه‌های هدایت‌بخش را در اختیار بگذارد تا افراد با پایبندی به آنها به کمال و رشد و تعالی لایق خویش برسند اما در جهان‌بینی الحادی اعتقادی به این امور نیست. این انسان است که با

تجربیات خویش بدون هیچ‌گونه هدایت و امدادی راه خود را پیدا کند، راهی که باعث بهره‌مندی حداکثری از تمتعات و لذات مادی و دنیوی است.

تفاوت میان علوم تجربی و علوم انسانی در این است که نوعاً گزاره‌های علوم تجربی تحت تأثیر دیدگاه‌ها و مبانی فکری و نظام ارزشی نمی‌باشد. یعنی با هر دیدگاه فکری و اعتقادی و ارزشی باید پذیرفت که آب مرکب از اکسیژن و هیدروژن است و آهن در حرارت منبسط و در برودت منقبض می‌شود و سرعت نور در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر است و فاصله خورشید با ما صد و پنجاه میلیون کیلومتر است و خورشید مرکز منظومه شمسی است و زمین و خورشید و بقیه سیارات دارای هم حرکت انتقالی و هم حرکت وضعی‌اند. گزاره‌های علوم تجربی این گونه‌اند. در این عرصه‌ها دین از جمله اسلام و کتاب و سنت نظر خاص ندارد. بنابراین در مورد علوم تجربی تقسیم‌بندی علوم به دینی و غیردینی چندان موجه به نظر نمی‌آید. اما گزاره‌های علوم انسانی غالباً و نوعاً تحت تأثیر مبانی فکری و اعتقادی و نظام ارزشی است و اختلاف دیدگاه‌ها و ارزش‌ها، گزاره‌های داخل آن علوم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. از این گذشته دینی مانند اسلام که از جامعیت برخوردار است برخلاف مسیحیت تحریف شده که فاقد قوانین و مقررات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی است، در همه عرصه‌های علوم انسانی، آموزه‌ها و مقرراتی را بیان کرده است که یک دانشمند دیندار مومن به این دین، نمی‌تواند در تحقیق و تدریس خود آنها را نادیده بگیرد.

یک انسان دیندار و مومن به اسلام، در عرصه سیاست، در عرصه اقتصاد، در عرصه حقوق و جزا، در عرصه تعلیم و تربیت، در عرصه جامعه‌شناسی و روانشناس، در عرصه مدیریت و انسان‌شناسی و جهان‌شناسی، دیدگاه‌هایی دارد که بسیار متفاوت با دیدگاه‌های انسان‌های ملحد و بی‌دین است.

در اینجا به برخی از دیدگاه‌ها و آموزه‌های اسلام در پاره‌ای از عرصه‌ها اشاره می‌کنیم:

مثلاً در عرصه سیاست و حکومت و مدیریت اولاً اسلام نفس قدرت و مدیریت را فی حد نفسه یک ارزش و امتیاز تلقی نمی‌کند بلکه آن را فرصتی برای خدمت‌گزاری و برقراری قسط و عدالت اجتماعی و امنیت و مبارزه با ظلم و تبعیض طبقاتی و فقر و فساد می‌داند. ثانیاً شرایط سخت و سنگینی را برای حاکمان و مدیران ذکر می‌کند که جز در صورت واجد بودن آن شرایط، حق پذیرش مسئولیت حکومت و مدیریت را ندارند. ثالثاً وظیفه حاکمان را هم تامین مصالح مادی و دنیوی و هم برآوردن مسائل معنوی و دینی و اخروی جامعه می‌داند.

رابعاً در اسلام حقوق و وظایف متقابل ملت و دولت به خوبی تبیین شده است که پایبندی همگان به آنها الزامی است و یا در عرصه اقتصاد، اسلام همه اموال را اصالتاً از آن خداوند می‌داند و دیگران را امانت‌دار او می‌داند که باید به آداب امانت داری پایبند باشند، هیچ‌کس مالکیت مطلق بر اموال ندارد که مجاز باشد هرگونه در آنها تصرف کند. راه‌ها و اسباب تملک در اسلام تعیین شده است و در خارج از این چارچوب ملکیت به رسمیت شناخته نمی‌شود. هیچ‌کس حق تبذیر و اسراف و تضییع اموال را ندارد. در اسلام ملکیت خصوصی در چهارچوب خاصی به رسمیت شناخته شده است همان گونه که ملکیت عمومی و دولتی نسبت به برخی از اموال به رسمیت شناخته شده است.

در اسلام بر اموال انسان‌ها در شرایطی، حقوق اجتماعی تعلق می‌گیرد که پرداخت آنها الزامی است در نگاه اسلام کار و تولید اقتصادی برخوردار از قداست است و در نقطه مقابل بی‌کاری و تن‌پروری و گدایی مبعوض است. در اسلام

علوم تجربی است که با ابزار تجربی و آزمایش و مشاهده به دست نیامده است بلکه حدس و تفسیر دانشمند تجربی در آنها نقش اصلی را ایفا می‌کند. مثلاً در علوم پزشکی، نقش‌هایی برای مغز بر می‌شمارند که جنبه تجربی ندارند و یا آمیزه‌ای از تجربه و حدس و تفسیر در آنها بکار رفته است مانند اینکه مغز مرکز فرماندهی بدن است و یا فلان بخش عهده‌دار حافظه و فلان بخش عهده‌دار کار بینایی و یا شنوایی و ... است و یا توجیهات فیزیکی و فیزیولوژی برای اراده‌ها و احساسات و عواطف و مسائل مختلف روانی مطرح می‌گردد. اما در فلسفه اسلامی با براهین محکم ثابت می‌شود که انسان دارای روح مجرد است و نیز ثابت می‌شود که مرکز درک، شعور، اراده، احساسات، عواطف و تمایلات بشر، روح مجرد انسان است و ماده و سلول‌های مغزی و عصبی به هیچ وجه نمی‌تواند مرکز این امور باشد و از آن طرف آنچه که با تجربه حسی برای دانشمندان ثابت می‌شود نقش و تاثیر مغز و اعصاب در این امور است اما اینکه درک و شعور و تشخیص و اراده و تصمیم‌گیری و حفظ و نگهداری به وسیله مغز و سلول‌های مغزی و عصبی است به هیچ وجه با تجربه حسی ثابت نمی‌شود، جمع میان این تجربیات حسی و آن ادله فلسفی این است که دخالت مغز و اعصاب را در این امور صرفاً در حد اعدادی و زمینه‌ای بدانیم یعنی به دلیل ارتباط میان روح و جسم و سلول‌های مغزی و عصبی، روح مجرد انسان، تاثیرات سلول‌های مغزی و عصبی را می‌یابد و ادراک می‌کند و از طریق آنها فرمان‌های خود را منتقل به سایر بدن می‌کند. فلاسفه اسلامی گفته‌اند نفس انسان هرچند ذاتاً مجرد است اما فعلاً مادی است یعنی افعال و کارهای خود را از طریق بدن انجام می‌دهد.

و یا مثلاً در علوم روانشناسی برای الهامات و رؤیاهای و نیز اصل خواب رفتن انسان توجیهات مادی صورت می‌گیرد در حالی که آنچه که به تجربه حسی بدست می‌آید این است که در موقع رؤیاهای و الهامات و یا خواب رفتن فعل و انفعالاتی در حوزه بدن صورت می‌گیرد اما اینکه حقیقت آنها چیزی جز این فعل و انفعالات مادی نیست به خاطر تفسیری است که از جانب دانشمندان تجربی صورت می‌گیرد؛ اما دین و فلسفه ثابت می‌کند که حقیقت این امور چیزی فراتر از امور تجربی و بدنی است، مثلاً قرآن کریم حقیقت خواب را شبیه حقیقت مرگ یعنی انقطاع روح از بدن می‌داند و یا در روایات ما توجیهات فراطبیعی برای خواب دیدن و الهامات بیان گردیده است. اینگونه موارد را نمی‌توان از موارد تعارض علم و دین و یا علم و فلسفه به شمار آورد زیرا علوم تجربی اگر در محدوده خود اظهارنظر کنند هیچ تنافی با دین و فلسفه پیدا نمی‌کنند. تنافی در این موارد ناشی از این است که دانشمند تجربی از محدوده تجربه حسی عبور می‌کند و به تفسیر و تحلیل می‌پردازد، تحلیل و تفسیرهایی که بطلان آنها در فلسفه و یا دین روشن شده است. نمونه دیگر نظریه تکامل انواع داروین است که با ظاهر آیات قرآنی که خلقت انسان نخستین را از گل و خاک می‌کند در تنافی است. در اینجا نیز اگر دقت کنیم این نظریه که انسان نخستین از جانور دیگری پدید آمده است نه از خاک، یک آموزه تجربی حسی نیست چون کسی چگونگی خلقت انسان نخستین را مشاهده و تجربه نکرده است نهایت چیزی که امثال داروین می‌گویند این است که بر اساس مشاهدات و شواهد حسی می‌توان استنباط کرد که جانوران از یکدیگر منشعب شده‌اند و باز به دلیل یافته‌های فسیلی و شباهت‌های انسان‌های اولیه با برخی میمون‌ها می‌توان حدس زد که انسان و میمون دارای تبار مشترک هستند. چنان که ملاحظه گردید هیچ‌گاه کسی نمی‌تواند این ادعای داروین در مورد انسان نخستین امر علمی و تجربی خالص قلمداد کند بلکه حتی به فرض

قیمت‌گذاری برای اجناس از جانب مالکان در حدود عدل و انصاف جایز است اما احتکار و کم‌فروشی و غش در معامله و تدلیس جایز نیست. در اسلام وظیفه دولت است که تولیدات کشاورزی و دامی و صنعتی را که نیازهای عمومی را تامین می‌کنند چنان افزایش دهد که باعث خودکفایی اقتصادی گردد. در نگاه اسلام، انفال و ثروت‌های عمومی در اختیار حکومت اسلامی است تا بر طبقه مصالح عامه نسبت به آنها عمل کند. دولت موظف است ثروت‌های ناشی از ربا، غصب، رشوه، اختلاس، سرقت، قمار، سوءاستفاده از موقوفات، سوءاستفاده از مقاطعه کاری و معاملات دولتی، فروش زمین‌های موات و مباحات اصلی، دائر کردن اماکن فساد و سایر موارد غیرمشروع را گرفته و به صاحب حق رد کند و در صورت معلوم نبودن او به بیت‌المال بدهد (۲).

از نگاه اسلام علاوه بر خمس و زکات واجب، دولت جز در صورت مصلحت و ضرورت مهم، حق وضع مالیات را ندارد. سیاست خارجی در اسلام بر اساس نفی هرگونه سلطه‌جویی و سلطه‌پذیری و حفظ استقلال همه‌جانبه و تمامیت ارضی کشور، دفاع از حقوق همه مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر و روابط صلح‌آمیز با دولت غیرمحراب استوار است (۳) و هرگونه قراردادی که موجب سلطه بیگانه بر منابع طبیعی و اقتصادی، فرهنگی، ارتش و دیگر شؤون کشور گردد ممنوع است (۴).

تنظیم برنامه اقتصادی کشور باید به گونه‌ای باشد که شکل و محتوا و ساعات کار چنان باشد که هر فرد علاوه بر تلاش شغلی، فرصت و توان کافی برای خودسازی معنوی، سیاسی و اجتماعی و شرکت فعال در رهبری کشور و افزایش مهارت و ابتکار داشته باشد (۵).

در عرصه مسائل قضایی و کیفری نیز اسلام ضوابط و مقررات خاصی دارد که چه بسا متفاوت با مسائل قضایی و کیفری در مکاتب دیگر و یا کشورهای دیگر است. مثلاً قاضی باید واجد شرایطی خاصی باشد و باید بر اساس آداب و موازین خاصی قضاوت کند که در فقه اسلام به تفصیل آمده است. قاضی موظف است کوشش کند حکم هر دعوا را در قوانین مدونه بیابد و اگر نیابد با استناد به منابع معتبر اسلامی با فتاوی معتبر، حکم قضیه را صادر نماید و نمی‌تواند به بهانه سکوت و یا نقص یا اجمال و یا تعارض قوانین مدونه از رسیدگی به دعوا و صدور حکم امتناع ورزد (۶).

در عرصه کیفری نیز در اسلام کیفرهای خاصی برای جرائم مختلف تعیین شده است که رعایت آن برای قاضی و مجری حکم، الزامی است، حدودی که در فقه اسلام آمده است مانند حد سرقت و زنا و قذف و شراب و محارب و مفسد فی‌الارض و نیز تعزیرات در گناهان و جرائمی که حدی برای آن در فقه تعیین نشده است و نیز باب قصاص جان و اعضا و دیات، همه و همه مربوط به بخش کیفری اسلام است که رعایت آنها الزامی است.

در بخش حقوق در فقه اسلامی، برای فرد و یا عنوان خاص حقوقی تعیین شده است که بخشی از آن را می‌توان در رساله الحقوق امام سجاد و نیز برخی از بخش‌های نهج‌البلاغه و نیز روایات مربوطه جستجو کرد. در فصل سوم قانون اساسی که مربوط به حقوق ملت است، انواع حقوق مشخص شده است که انصافاً خواندنی و مفید است. در بخش‌ها و عرصه‌های دیگر علوم انسانی نیز اسلام دیدگاه‌ها و آموزه‌هایی دارد که برای رعایت اختصار از پرداختن به آنها پرهیز می‌شود. البته در بخش علوم تجربی نیز در پاره‌ای از موارد دیدگاه‌های دینی و فلسفی و ارزشی می‌تواند تاثیرگذار باشد یکی از مهمترین موارد، گزاره‌هایی از

صحت اصول داروینسم که از جانب صاحب نظران نقدهای جدی بر آن وارد شده است، باز جز با اضافه کردن حدس و تفسیر و تحلیل نمی‌توان از دل آن اصول، نظریه اشتراک تبار انسان و میمون را استخراج کرد.

حال با توجه اینکه آیات الهی بر خلاف این نظریه و یا فرضیه گواهی می‌دهد، بطلان آن روشن می‌شود. با این دیدگاه که انسان از خاک است نه جانور پیشین. به ناچار بسیاری از مطالبی که در علوم تجربی مطرح می‌گردد تغییر می‌یابد. این مورد یکی دیگر از موارد تأثیرگذاری دین در علوم تجربی است.

مثال دیگر: گفته می‌شود که قانون علیت و ضرورت علی و معلولی که قرن‌ها امر بدیهی و مسلم انگاشته می‌شد امروزه بطلان آن در علم روشن شد زیرا روشن شد که حرکت الکترون‌ها خارج از نظام علی و معلولی است. زیرا حرکات آن به گونه‌ای است که به هیچ وجه قابل پیش‌بینی نیست. «دراک» فیزیکدان انگلیسی می‌گوید در تجربیات و مطالعات مربوط به اتم‌ها و الکترون‌ها عموماً در حالت مفروض و معینی نتیجه آزمایش، معین و ثابت نیست بدین معنا که چون یک آزمایش معین را چندین بار با همان شرایط اولیه تکرار کنیم احتمال دارد که به نتایج مختلف برسیم همین را دلیل بر انکار ضرورت علی و معلولی گرفته‌اند (۷).

در اینجا نیز باید گفت که دانشمند تجربی در موضوعی اظهار نظر کرده است که خارج از محدوده اوست و از مشاهدات تجربی خود به انکار یک نظریه قطعی فلسفی رسیده است. اینکه همه پدیده‌های جهان بر مبنای قانون علی و معلولی است یک نظریه فلسفی و عقلی است چیزی نیست که اثبات و یا نفی آن از راه تجربه حسی امکان داشته باشد، اینکه به صورت قطعی نمی‌توان پدیده‌ای را پیش‌بینی کرد و یا در شرایط به ظاهر مساوی آزمایشات، نتایج متفاوتی به بار می‌آورند نمی‌تواند دلیل بر انکار ضرورت علی و معلولی باشد؛ زیرا چنان که گفته شد قانون علت و معلول و ضرورت آن مبتنی بر اصول بدیهی عقلی است، به جای اینکه این قانون را مورد تردید قرار دهیم باید درک و تشخیص خودمان را از مساوی و همانند بودن شرایط آزمایش مورد تردید قرار دهیم. این نیز از موارد تأثیر فلسفه در اظهار نظرهای علمی است.

بحث و نتیجه‌گیری

جا دارد به پاره‌ای از دیدگاه‌ها درباره تقسیم علوم به علوم دینی و علوم غیردینی اشاره کنیم و به نقد و بررسی هر یک از این دیدگاه‌ها و بیان نقاط ضعف آنها به پردازیم و به دنبال آن به نتیجه‌گیری در بحث اقدام کنیم.

۱- شهید مطهری بر این عقیده است که تقسیم علوم به علوم دینی و علوم غیردینی پسندیده نیست زیرا این توهم را ایجاد می‌کند که علمی که اصطلاحاً علوم غیردینی نامیده می‌شوند از اسلام بیگانه‌اند در حالی که جامعیت و خاتمیت اسلام اقتضا می‌کند که هر علم مفید و نافی را که برای جامعه اسلامی لازم و ضروری است علم دینی بخوانیم. «اصطلاحی شده که ما بعضی علوم را علوم دینی و بعضی را علوم غیردینی بخوانیم. علوم دینی یعنی علمی که مستقیماً مربوط به مسائل اعتقادی یا اخلاقی یا عملی دین است و یا علمی که مقدمه یاد گرفتن معارف یا دستورها و احکام دین است از قبیل ادبیات عرب یا منطق. ممکن است بعضی این طور خیال کنند که سایر علوم به کلی از دین بیگانه‌اند و هر چه که در اسلام درباره فضیلت علم و اجر و ثواب تحصیل علم گفته شده منحصر است به آنچه که اصطلاحاً علوم دینی گفته می‌شود، یا اگر پیغمبر اکرم (ص) علم را فریضه خوانده منحصرأ مقصود همین علمی است که اصطلاحاً علوم دینی

خوانده می‌شود. حقیقت اینست که این، اصطلاحی بیش نیست. از یک نظر علوم دینی منحصر است به همان متون اولیه دینی یعنی خود قرآن کریم و متن سنت پیغمبر یا اوصیاء آن حضرت. در صدر اسلام هم که هنوز مردم به خود اسلام آشنا نبودند بر همه واجب و لازم بود که قبل از هر چیز همین متون اولیه را یاد بگیرند. در آنوقت هیچ علمی نه کلام و نه فقه و نه اصول و نه منطق و نه تاریخ اسلام و نه علم دیگر وجود نداشت. اینکه در حدیثی نقل شده که پیغمبر اکرم (ص) فرمود: «انما العلم ثلاثة: آیه محکمه، و فریضه عادله، و سنه قائمه» (۱) که خلاصه‌اش اینست: علم منحصر است به یاد گرفتن آیات قرآن و فرا گرفتن حدیث پیغمبر، ناظر به تکلیف و وضع آن روز مسلمین است، ولی بعداً مسلمین با آن متون اولیه که به منزله قانون اساسی اسلام است آشنا شدند و به حکم فرمان قرآن و حدیث پیغمبر، علم را مطلقاً به عنوان یک فریضه مسلم شناختند و تدریجاً علمی مدون شد و به وجود آمد. لهذا از نظر دیگر هر علمی که به حال مسلمین مفید باشد و گاهی از کار مسلمین باز کند، آن علم فریضه‌ی دینی و علم دینی است. ما چرا نحو و صرف و لغت عرب را علوم دینی می‌دانیم؟ آیا جز از این راه است که نفع و فایده‌ای را در بر دارد که موافق با منظور اسلام است؟ به چه مناسبت ما اشعار عشقی امرؤالقیس و اشعار خمری ابو نواس را به عنوان تحصیل علوم دینی یاد می‌گیریم؟ البته برای اینکه ما را در فهم زبان قرآن کمک می‌کند. پس هر علمی که به حال اسلام و مسلمین نافع است و برای آنها لازم است آن را باید از علوم دینی شمرد و اگر کسی خلوص نیت داشته باشد و برای خدمت به اسلام و مسلمین آن علم را تحصیل کند، مشمول اجر و ثواب‌هایی که در تحصیل علم گفته شده هست که فرشتگان، زیر پای طالبان علم پر می‌نهند. اما اگر خلوص نیت در کار نباشد تحصیل هیچ علمی ولو یاد گرفتن آیات قرآن باشد اجر و ثوابی ندارد. اساساً این تقسیم درستی نیست که ما علوم را به دو رشته تقسیم کنیم: علوم دینی و علوم غیردینی، تا این توهم برای بعضی پیش بیاید که علمی که اصطلاحاً علوم غیردینی نامیده می‌شوند از اسلام بیگانه‌اند. جامعیت و خاتمیت اسلام اقتضا می‌کند که هر علم مفید و نافی را که برای جامعه اسلامی لازم و ضروری است علم دینی بخوانیم» (۸).

به نظر می‌رسد در عین این که سخن استاد شهید مطهری از این جهت که همه رشته‌های علمی که نقشی در برآوردن نیازهای ضروری جامعه اسلامی و یا تأثیری در تحصیل عزت اسلامی و استقلال همه جانبه جوامع اسلامی دارد واجب کفایی است، سخن پسندیده‌ای است؛ اما این حساسیت ایشان در تقسیم علوم به علوم دینی و غیردینی چندان پسندیده نیست. زیرا نقش داشتن یک فن و یا یک رشته در بر آوردن حاجات جامعه اسلامی که مورد تأیید و تأکید شارع مقدس است، موجب این نمی‌شود که آن فن و رشته را دینی بنامیم. مثلاً جامعه احتیاج به پزشک و مهندس و نجار و خیاط و بنا دارد و بنابراین به صورت واجب کفایی باید عده‌ای به دنبال تحصیل علم پزشکی و مهندس و نجاری و خیاطی و بنایی بروند، اما آیا این باعث می‌شود که این علوم را علوم دینی بنامیم؟ آیا مقصود پیشینیان از علوم دینی همین بوده است؟ قطعاً مقصود آنها از علوم دینی علم به آموزه‌های دینی (اعم از اعتقادات و اخلاقیات و احکام) و یا علمی است که در علم به آموزه‌های دینی نقش دارد (مانند علم فقه و اصول و تفسیر و حدیث ...) از این گذشته آیا مقصود از فریضه بودن علم که در روایات آمده است همه علمی است که برای بر آوردن حاجات جامعه اسلامی نقش دارند؟ ظاهراً قرائنی در کار است که مقصود این نیست. از جمله آن قرائن این است که در حدیث آمده است

دیدگاه معظم له این است که اولاً همان گونه که شناختن قول خداوند (وحی) شناختن دین خدا است به همین نحو شناختن فعل خداوند (جهان هستی) نیز شناختن دین او است. ثانیاً همان گونه که شناخت از راه کتاب و سنت (نقل) حجیت و اعتبار دارد شناخت از راه عقل (چه عقل تجریدی و چه عقل تجربی) دارای اعتبار و حجیت است. بنابراین اولاً همان گونه که فقه و تفسیر، علم دینی است، فلسفه و عرفان و علوم تجربی و علوم انسانی نیز علوم دینی‌اند و ثانیاً همان گونه که شناخت دینی حاصل از راه فقه و تفسیر دارای اعتبار و حجیت شرعی است شناخت حاصل از راه فلسفه و علوم مختلف بشری نیز دارای حجیت و اعتبار است.

«علم هرگز غیراسلامی نمی‌شود، علمی که اوراق کتاب تکوین الهی را ورق می‌زند و پرده از اسرار و رموز آن بر می‌دارد به ناچار اسلامی و دینی است و معنا ندارد که آن را به دینی و غیردینی و اسلامی و غیراسلامی تقسیم کنیم. بر این اساس علم فیزیک در شرایطی که مفید یقین یا طمأنینه عقلایی است یقیناً اسلامی است، هر چند فیزیکدان ملحد و یا شک باشد. اینکه او به سبب اعوجاج والحادث ارتباط عالم طبیعت با خدا را قطع کرده و خلقت را باور ندارد موجب آن نیست که فهم او از طبیعت در صورتی که حقیقتاً علم یا کشف اطمینان آور باشد، فاقد حجیت و اعتبار شرعی تلقی گردد و تفسیر فعل خدا قلمداد نشود» (۱۶).

«ما هرگز فیزیک و شیمی غیراسلامی نداریم. علم اگر علم است نمی‌تواند غیراسلامی باشد، زیرا علم صائب تفسیر خلقت و فعل الهی است و تبیین کار خدا حتماً اسلامی است، گرچه فهمنده، این حقیقت را در نیابد و خلقت خدا را طبیعت بیندارد» (۱۶). «در مباحث آینده روشن خواهد شد که قرار دادن عقل درون مجموعه معرفت دین و نه در مقابل آن، چگونه سهمی را در مورد اسلامی کردن، بلکه اسلامی شدن علوم دانشگاهی ایفا می‌کند. علوم وقتی اسلامی می‌شود که عقل مانند نقل، حجت دینی باشد. اگر عقل حجت دین است و حکم دین را می‌رساند، پس محصولات عقلی به معنای وسیع آن که شامل علوم طبیعی، انسانی، ریاضی و فلسفه می‌شود مطالب دین را می‌رسانند، نه آن که بیگانه و متمایز از دین باشند (۱۶). «نزاع علم که محصول عقل است و دین که ره‌آورد وحی است، محصول تصویری ناصواب از نسبت علم و دین و بر این اندیشه استوار است که علم در مقابل دین است. تعیین نسبت عقل و علم برخاسته از آن، و دین که محصول وحی است و تبیین جایگاه عقل در هندسه معرفت دینی به حل این تعارض خیالی و رفع توهم جدایی و تقابل علم و دین می‌انجامد. چون عقل در برابر نقل است؛ نه در برابر دین و خارج از قلمرو معرفت دینی، علم و معرفت علمی خارج از حوزه معرفت دینی نیست تا سخن از تعارض علم و دین و ترجیح یکی بر دیگری به میان آید، بلکه عقل غیرتجربیدی که عهده‌دار شناخت تجربی طبیعت است در صورتی که معرفتی توأم با قطع یا طمأنینه در اختیار نهد، هر چند به سر حد یقین و قطع منطقی و برهانی نرسد، در هندسه معرفت دینی جای می‌گیرد و نقاب از چهره خلقت و «فعل خداوند» بر می‌افکند، همچنان که نقل معتبر (کتاب و سنت) در غالب موارد، پرده از چهره «قول و گفته خداوند» باز می‌گیرد. و هر دو (عقل و نقل) پرده‌دار حریم معرفت دینی‌اند و هیچ کدام از دیگری پرده‌داری نمی‌کنند» (۱۶)

«معرفت اطمینان‌آور عقلی و علمی در صورت تعارض با دلیل نقلی دین، مخصص یا مقید لَبی دلیل نقلی و کاشف از مراد جدی آن که بر خلاف مراد استعمالی است خواهد بود و در صورت عدم امکان تخصیص و یا تقیید دلیل نقلی

که طلب علم بر هر فرد مسلمانی فریضه است و این نشان می‌دهد مقصود روایت، علمی است که واجب عینی است نه واجب کفایی، می‌دانیم که علم به آموزه‌های دینی بر هر مسلمانی واجب عینی است بر خلاف علوم دیگر که واجب کفایی است. شاهد دیگر این است که در روایات دیگر به جای طلب علم، واژه تفقه در دین آمده است. مثلاً امام صادق فرمود: تفقه در دین کنید زیرا در حقیقت کسی که تفقه در دین نکند اعرابی است. خداوند در کتابش می‌فرماید: «لِیَتَفَقَّهُوا فِی الدِّینِ وَ لَیُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ اِذَا رَجَعُوا اِلَیْهِمْ...» (۹) و یا در روایتی دیگر فرمود: بر شما باد که در دین خدا تفقه کنید و اعرابی نباشید زیرا کسی که تفقه در دین نکند خاندان در روز قیامت به او توجه نکند و کردارش را پاکیزه نسازد (۱۰) و یا فرمود: «دوست دارم با تازیانه بر سر اصحابم بزنم تا متفقه شوند» (۱۰). شاهد دیگر اینکه در پاره‌ای از روایات، علمی که فریضه است تفسیر شده است مثلاً در روایتی از امام موسی کاظم آمده است که پیامبر اکرم (ص) در جمع اصحاب خود فرمود: «انما العلم ثلاثة: آیه محکمه او فریضه عادلّه او سنّه قائمه و ما خلاهن فهو فضل» یعنی همانا علم سه چیز است: آیه محکم، فریضه عادلّه و سنت پابرجا و غیر از اینها فضل است» (۱۱).

مراد از آیه محکمه اصول عقاید و مراد از فریضه عادلّه اخلاق و مراد از سنت قائمه احکام شریعت یعنی مسائل حلال و حرام است. شاهد دیگر این است که در پاره‌ای از روایات آمده است که علما وارث انبیا هستند و یا فقها حصون و قلعه‌های اسلام هستند (۱) و یا نگاه به چهره عالم و یا در خانه عالم فضیلت عبادت دارد (۱۱). همه اینها شاهد بر این است که مراد از علم در روایات ما، علوم دینی است. علاوه بر این در قرآن کریم در وصف علما آمده است: «انما یخشی الله من عباده العلماء» (۱۲) (از میان بندگان خدا تنها عالمانند که از خدا می‌ترسند و در برابر او خشوع می‌کنند) و یا آمده است: «یرفع الله الذین آمنوا و الذین اوتوا العلم درجات» (۱۳) (خداوند کسانی را که هم ایمان و هم دانش به آنها داده شده است چندین درجه بالا می‌برد) و یا «شهد الله انه لا اله الا هو و الملائکه و اولوالعالم قائماً بالقسط» (۱۴) (خداوند و فرشتگان و دانشمندان گواهی داده‌اند که معبودی جز او شایسته پرستش نیست) و یا «قل هل یتسوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون انما یتذکر اولوالالباب» (۱۵) (بگو آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟ تنها خردمندانند که حقایق را در می‌یابند که نشان می‌دهد که علمی مورد نظر است که باعث تذکر و خروج از غفلت و باعث خشیت از خداوند می‌شود. این ویژگی‌ها قطعاً مال همه علوم نیست. مال علوم دینی به معنای خاص است.

بر واضح است که معنای سخن ما این نیست که طلب علم در رشته‌های دیگر مطلوب و محبوب نیست و یا در صورت نیاز جامعه اسلامی واجب کفایی نیست، مدلول سخن ما این است که مراد از علمی که بر هر مسلمانی فریضه دانسته شده است و در روایات ما بر آن تأکید و ترغیب فراوان شده است و در آیات و روایات به‌عنوان ملاک برتری در نزد خدا دانسته شده است و عامل خشیت الهی و تذکر معرفی شده است، علم دینی است و مراد از طالبان علمی که ملائکه بال خود را برای آنها گسترانند و سالک آن سالک بهشت معرفی گردیده است. و مراد از عالم که وارث انبیا قلمداد شده و بهره‌مند از خشیت الهی دانسته شده است عالم دینی است.

۲- آیت‌الله جوادی آملی از کسانی است که همانند شهید مطهری تقسیم علوم به دینی و غیردینی را نمی‌پذیرد و معتقد است همه علوم را می‌توان علوم دینی نامید. البته نوع نگاه ایشان با نوع نگاه شهید مطهری متفاوت است. خلاصه

جدی او خاص و یا مقید است، اما مخصص و یا مقید را بیان نفرماید به محصولات علوم که قرن‌ها بعد کشف می شود واگذار کند؟

از این گذشته مبنای معظم‌له همانند بسیاری از اصولیون از جمله استادش علامه طباطبایی این است که اخبار آحاد تنها در دائره فقه و بیان احکام شرعی یعنی در دائره وظایف و مسئولیت‌های بندگان که از جانب مولا تعیین می‌شود اعتبار دارد. بنابراین اخبار آحاد در دائره مسائل اعتقادی و معارفی و فلسفی و کلامی و کیهان‌شناسی و علوم تجربی و ریاضی اعتبار ندارد. بنابراین نمی‌توان به اخبار آحادی که در این زمینه‌ها وارد شده است به عنوان حجت شرعی نگریست. لازمه این دیدگاه این است که نمی‌توان مفاد این اخبار را به خداوند و معصوم نسبت داد. بنابراین نتیجه می‌گیریم که روایاتی که در باب مسائل علمی، ریاضی، فلسفی و کلامی وارد شده است نمی‌تواند با محصولات علوم تعارض کند تا نوبت به اجرای قواعد باب تعارض از قبیل تخصیص و تقید و یا تقدیم اقوا و ارجح در صورت وجود ارجح و تخییر در صورت تکافؤ و تعادل شویم. روایت "لاعدوی" که در کلام ایشان آمده است از این قبیل است.

رابعا ایشان راهکاری برای اسلامی کردن علوم ارائه ندادند تا عنوان کنند که بهترین راهکار برای اسلامی کردن علوم راهکار ماست زیرا ملخص کلام ایشان این است که همه علوم ذاتا اسلامی و دینی است چون کاشف از فعل خداوند است اعم از اینکه عالم به آن علوم مومن باشد و یا ملحد. آیا این شد راهکاری برای اسلامی کردن علوم؟

اشکالات دیگری بر دیدگاه‌های معظم‌له وارد است که برای رعایت اختصار از آنها صرف نظر می‌کنیم.

۳- دیدگاه دیگری نیز در باب علوم دینی و غیردینی وجود دارد که به شرح ذیل است:

الف: انسان به لحاظ انگیزه‌ها از دو حال خارج نیست یا حق طلب و دین‌مدار است و یا دنیا طلب و بی‌دین، خارج از این دو دسته وجود ندارد.

ب: انگیزه‌ها و تمایلات انسان در فهم و درک و بینش او تاثیرگذار است.

ج: غربی‌ها که بانیان علوم جدیدند نوعاً و غالباً دنیاطلب و سودپرست و دارای انگیزه‌ها و تمایلات شیطانی و لذت جویانه و مادی می‌باشند.

نتیجه: علوم جدید که از ناحیه غربی‌ها آمده است مشحون از دیدگاه‌ها و نظریات غیردینی و الحادی و مادی‌اند. این گروه تصریح می‌کنند که از این جهت فرقی میان انواع علوم (علوم انسانی و غیرانسانی و حتی ریاضی) نیست. بنابراین یک انسان دیندار مسلمان نمی‌تواند این علوم را به رسمیت بشناسد بر مومنان و دانشمندان مسلمان واجب است که با انگیزه‌های دینی و ایمانی و خداپسندانه بدنبال تأسیس علوم دینی باشند (۱۷ و ۱۸).

مهمترین نقدی که بر این دیدگاه وارد است این است که این ادعای کلی که تمام ادراکات و دیدگاه‌ها و شناخت‌های همه‌ی انسان‌ها تحت تاثیر انگیزه‌ها و تمایلات و سوابق ذهن و اعتقادی اوست ادعایی است گزاف و فاقد دلیل منطقی، لازمه این مدعا این است که هیچ علم یا نظریه خالص و غیر متأثر از پیش فرض‌ها و گرایشات و باورها و انگیزه‌های قبلی وجود ندارد. در حالی که قطعاً این سخن خلاف حقیقت و واقعیت است، شاهدش این است که اولاً خلاف وجدان ماست هر انسانی می‌فهمد که بسیاری از دانسته‌های او فارغ از باورها و انگیزه‌های اوست ثانیاً مطالب فراوانی در عرصه‌های علوم و دانش‌های بشری وجود دارد که همه انسان‌ها شرقی و غربی و مسلمان و کافر و ... در پذیرش آنها

و استقرار تعارض میان دو دلیل عقلی و نقلی معتبر به آنچه اقوا است اخذ می‌شود و دلیل قوی‌تر مقدم می‌گردد چه عقلی و علمی و چه نقلی. در صورت اقوا بودن دلیل علمی، باید از ظاهر دلیل نقلی دست برداشت و در صورت اقوا بودن دلیل نقلی باید از دلیل علمی صرف نظر کرد». مثالی که ایشان برای تخصیص می‌زند این است که در برخی از روایات درباره‌ی بیماری خاص آمده است: «لا عدوی» یعنی واگیر نیست (۱۰).

«حال اگر در علوم پزشکی اطمینان حاصل شود که برخی از اقسام آن بیماری واگیر و ساری است، این مطلب علمی و عقلی، مخصص یا مقید لبی برای آن روایات است و می‌گوییم مراد از «لا عدوی» برخی دیگر از موارد این بیماری است و خصوص این موارد شناخته شده آن واگیر و ساری هستند» (۱۶).

در ارتباط با این دیدگاه اولاً معظم‌له دلیلی برای این تعریف از معرفت دینی (همان‌گونه که شناخت قول خداوند معرفت دینی است شناخت فعل خدا نیز معرفت دینی است) ارائه نفرمودند. آیا همان‌گونه که شناخت مدالیل کتاب و سنت معرفت دینی است شناخت‌هایی که در علم فیزیک و شیمی و پزشکی و دندانپزشکی و مکانیک و عمران مطرح است معرفت دینی است؟ لازمه این تعریف این است همان‌گونه که مدالیل کتاب و سنت صرف نظر از شناخت ما دین است، تمام پدیده‌ها و واقعیات جهان صرف از شناخت ما دین باشد یعنی باد و باران و کوه و دشت و دریا و آب و الکل دین باشد.

ثانیاً با توجه به دیدگاه ایشان که محصولات عقل به معنای عام (همه علوم بشری) جزء معرفت دینی‌اند چنان که محصول نقل معتبر نیز جزء معرفت دینی است. در این صورت اگر میان مفاد دلیل نقلی و علوم بشری که افاده قطع و یا طمأنینه می‌کنند تعارضی رخ دهد، تعارض میان دو جزء از معرفت دینی خواهد بود. با بیان ایشان به فرض که مشکل تعارض علم و دین حل گردد، باز مشکل تعارض علم و نقل و عقل و نقل به قوت خود باقی است. مقصود ایشان از نقل، کتاب و سنت است. آیا تعارض عقل و علم با قرآن و سنت معصومین را می‌توان دست کم گرفت؟ اگر تعارض علم و دین باعث فرار نسل تحصیل کرده از دین می‌شود، تعارض میان علم و قرآن و روایات معصومین، باعث فرار آنها از قرآن و سنت پیامبر و معصومان نمی‌شود؟ اساساً آنها که تعارض علم و دین و یا عقل و دین را مطرح می‌کنند مگر چیزی غیر از تعارض علم و عقل با قرآن و روایات را اراده می‌کنند؟

ثالثاً به نظر می‌رسد که این راهکار حل تعارض عقل و نقل خالی مخدوش است زیرا تخصیص و تقیید عموماً و اطلاعات در قانون‌گذاری‌های عقلایی در صورتی معمول و مقبول است که به صورت تبصره قانونی مطرح شود نه اینکه قانونی عام و مطلق وضع شود و تبصره آن نه به صورت متصل و نه منفصل ذکر نشود و به فهم و درک عقلی و فلسفی و علمی و ریاضی احاله شود.

در تشریع و قانون‌گذاری دینی نیز معمول نیست که شارع قانونی را به صورت عام و یا مطلق وضع کند و تخصیص و تقیید آن را که به منزله تبصره آن قانون است ذکر نکند و به عقل به معنای عام (محصولات علوم تجربی و ریاضی و فلسفی) واگذار کند. آیا می‌توان برای این ادعا در متن شریعت امثله‌ای را ذکر کرد؟ جالب این است که برخی از محصولات علم و فلسفه که معظم‌له به عنوان ادراکات عقل می‌داند چیزهایی است که قرن‌ها بعد به وسیله برخی از فیلسوفان و یا دانشمندان علوم تجربی و طبیعی و یا ریاضی کشف شده است. آیا معقول است که شارع حکیم حکمی را به صورت عام و یا مطلق بیان کند در حالی که مراد

نحوی که امروزه در دنیای متجدد هرکسی به واقع تقریباً درباره همه چیز با معیار تکامل می‌اندیشد و سخن می‌گوید (۱۹). نمونه دیگری که دکتر نصر مطرح می‌کند تعریف کمی و ریاضی از پدیده‌های جهان و کیهان است افرادی مانند دکارت لایت نیست و معدودی از ریاضی‌دانان دیگر راه و روش‌های ریاضی را برای انجام مطالعات کمی جدید درباره طبیعت فراهم آوردند. این روش باعث این شده است که وظیفه علم تعیین وزن و طول و عرض و سرعت پدیده‌های کیهانی باشد و جنبه‌های دیگر جهان که اصطلاحاً کیفیت نامیده می‌شود، مغفول بماند. از این زمان به بعد دیگر از نقطه نظر علمی بی‌معنا بود که هستی به عنوان کتابی که حاوی حکمت خداوند است و پدیده‌های آن به عنوان آیات پروردگار تلقی شود. فیزیک جدید که در طول قرون گذشته مادر علوم دیگر بوده است و همچنان نیز اینگونه است از بطن این نحوه تصور از علم، زاده شده است (۱۹).

نصر معتقد است این نگاه کمی حتی در تار و پود علوم اجتماعی و انسانی نیز رخنه کرده است دیگر از قائل شدن واقعیتی برای حیات که فراتر از اجزا و عناصر مادی متشکله هر سلول خاص زنده‌ای باشد و نیز از قائل شدن هرگونه واقعیتی برای روح که فراتر از فعالیت‌های ذهن یا روان مقید باشد خودداری شود. ایمان به خداوند به عقده‌های روانشناختی، آگاهی به فعالیت زیست‌شناختی و حیات به حرکت مولکولی تحویل می‌شود (۱۹).

دکتر نصر معتقد است علوم تجربی باید با هویت سنتی تولید شوند چیزی که نبودش عامل بحران‌های دامنه‌دار در زندگی انسان امروز غربی شده و البته در گذشته مایه رشد و پیشرفت برخی تمدن‌ها بوده است. از دیدگاه ایشان راه نقد غرب و مدرنیسم در دست داشتن حکمت خالده و جایگزین کردن آن به جای تجدد غربی است (۲۰). او معتقد است استیلای آئین اصالت علم تجربی باعث شده است که نظریه دین در باب هستی بی‌ربط جلوه کند و شأن دین تا حد یک تعداد اصول اخلاقی کاملاً ذهنی و موضوعاتی متعلق به وجدان شخصی تنزل پیدا کند (۲۱). در ارتباط با این دیدگاه باید گفت در عین اینکه نکات مهم و قابل توجهی در نظریه دکتر نصر وجود دارد که در خور تقدیر است اما تاملاتی چند در سخنان ایشان وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف: در عبارات نصر ابهاماتی مشاهده می‌شود یکی از مهمترین ابهام این است که دقیقاً معلوم نیست که آیا نظر ایشان این است که جهان‌بینی و ارزش‌های غربی تحت تاثیر دیدگاه‌های آنها در علوم تجربی است و یا به عکس، دیدگاه‌های آنها در علوم تجربی تحت تاثیر جهان‌بینی و اصول فکری آنهاست. هر دو مطلب را می‌توان در عبارات ایشان مشاهده کرد آنجا که از تاثیر نظریه تکامل و یا نگاه ریاضی و کمی به جهان در جهان‌بینی و ارزش‌های غربی سخن می‌گوید مطلب اول را نشان می‌دهد و آنجا که از تاثیر پوزیتیویسم و اومانیزم و اصالت ماده در دیدگاه‌ها علمی و اکتشافات و اختراعات سخن می‌گوید مطلب دوم را نشان می‌دهد، چنان که آنجا که برای استحصال علوم دینی نیاز به حکمت خالده و مبانی دینی را مطرح می‌کند همین مطلب دوم را نشان می‌دهد.

ب: دکتر نصر معتقد است که باید مبانی متافیزیکی به علوم تجربی سرایت و بر آن حاکم شوند اما چگونگی و فرایند این کار را بیان نکرده است به تعبیر دیگر روش و چارچوب تئوریک حاکمیت متافیزیک بر علم به خوبی بیان نشده است.

ج: دکتر نصر اظهار نگرانی و ناراحتی می‌کند که چرا انسان غربی در تحقیقات علوم تجربی خود به اکتشافات و اطلاعات و دیدگاه‌هایی می‌رسد که به دنبال خود جهان‌بینی و ارزش‌هایی را دیکته می‌کنند که دقیقاً در تضاد با

اشتراک دارند مسائل فراوانی در ریاضیات (حساب و هندسه) و نیز علوم تجربی (شیمی، فیزیک، پزشکی، مکانیک و ...) وجود دارد که مورد اجماع و اتفاق همه انسان‌هاست. البته صاحبان آن دیدگاه مطالب متعدد و متنوع دیگری دارند که در جای خود قابل بررسی است که به نظر نگارنده همه آنها مخدوش و ناتمام است که مجال طرح آنها نیست.

۴- یکی از اندیشمندان بر این عقیده است که صنعت و تکنولوژی و همه محصولات غربی برآمده از علوم غربی است این علوم و تکنولوژی و صنایع و محصولات همگی محصول نظام فکری و ارزشی غربی است و نمی‌توان آنها را از هم جدا دانست. نظام باوری و ارزشی غرب در تار و پود علوم و تکنولوژی صادره از غرب رخنه کرده است. در مبانی علوم غربی و علوم اسلامی ناپیوستگی و انقطاع عمیقی وجود دارد، علوم اسلامی عمیقاً با جهان‌نگری خداوند یا توحید و نگاه و نگرشی به جهان ریشه دارد که در آن حکمت و مشیت خداوند حاکم است و همه چیز با یکدیگر مربوط است وحدت خداوند را در دیار هستی باز می‌تاباند. اما علم غربی به عکس بر این تلقی مبتنی است که جهان طبیعی، واقعیتی جدا از خداوند و مراتب عالی‌تر وجود است. در بهترین حالت، خداوند به عنوان خالق جهان، چونان بنائی پذیرفته است که خانه‌ای را ساخته و آن خانه اینک مستقل از اوست. در جهان‌نگری علم جدید مداخله و تصرف خداوند در اداره جهان و مراقبت و نظارت مستمر او بر آن، پذیرفته نیست. به واقع تفاوت‌های ژرفی میان جهان‌نگری علم غربی و جهان‌نگری علوم اسلامی وجود دارد. بنابراین، علم غربی را صرفاً امتداد علوم اسلامی دوران تمدن مسلمین دانستن حاکی از نفهمیدن کامل مبانی معرفت‌شناختی این دو علم و رابطه هر کدام از این دو با عالم ایمان و روحی است. چنین تلقی خطا آمیزی در عین حال به معنای نشناختن درست زمینه‌های مابعدالطبیعی و فلسفی این دو علم نیز هست علوم اسلامی همواره مراتب نازله وجود را با مراتب عالی‌تر وجود هستی می‌داند که بازتاباننده حکمت خداوند است در حالی که علم جدید جهان مادی را واقعیت مستقلی تلقی می‌کند که می‌توان بدون هرگونه ارجاع و استنادی به یک مرتبه عالی‌تر واقعیت، آن را به نحوی قطعی و غایی مطالعه کرد و فهمید (۱۹).

ایشان پس از آن توضیحاتی در باب نقش جهان‌بینی غربی در علوم می‌دهد و نمونه‌هایی را معرفی می‌کند که یکی از آنها نظریه تکامل انواع است. می‌گوید: اصل اساسی این نظریه این است که اشکال عالی‌تر حیات در طی مدتی بسیار طولانی از تطور و تکامل اشکال پست‌تر حیات پدید آمده و بالیده است و دست خالق مطلق در پیدایش انواع گوناگون و تحول تاریخی جهان در کار نبوده است. ظهور انواع گوناگون ذی‌حیات صرفاً نتیجه تطور تکامل درونی بوده است، بدون اینکه مداخله و تصرف هیچ گونه علل رازآمیز و متعالی در کار بوده باشد و این تطور و تکامل هم هیچ قصد و غایتی ندارد. بلکه صرفاً از رهگذر تنازع میان انواع مختلف و بقای انطباق عمل می‌کند. این نظریه نقش بسیار اساسی در انهدام معنا و مفهوم تقدس خلقت خداوند ایفا کرد. در واقع اندیشه تکامل به انهدام آگاهی مستمر از خداوند به عنوان خالق و حافظ انواع جانوران که در متون مقدس از جمله در قرآن و حدیث با تعبیر حی و محیی آمده است کمک کرد. نظریه تکامل در بیگانه کردن علم از دین و ایجاد جهانی که می‌توان در آن سیر کرد و شگفتی‌های خلقت را بدون کمترین احساس اعجاب و حیرت دینی مورد مطالعه قرار داد نیز تأثیری اساسی داشت به علاوه این نظریه خیلی سریع از زیست‌شناسی به سایر علوم و حتی قلمروهای علوم غیرعلمی بسط و سرایت یافت به

فاحشی در علوم انسانی همانند روانشناسی و جامعه‌شناسی و اقتصاد و سیاست و حقوق و اخلاق و تعلیم و تربیت دارد. مبانی الهی و یا الهادی در بسیاری از گزاره‌های علوم انسانی اشراق می‌شود.

تفاوت میان علوم تجربی و علوم انسانی در این است که نوعاً گزاره‌های علوم تجربی تحت تأثیر دیدگاه‌ها و مبانی فکری و نظام ارزشی نمی‌باشد. مثلاً با هر دیدگاه فکری و اعتقادی و ارزشی باید پذیرفت که آب مرکب از اکسیژن و نیتروژن است و آهن در حرارت منبسط و در برودت منقبض می‌شود و سرعت نور در هر ثانیه سیصد هزار کیلومتر است و فاصله خورشید با ما صد و پنجاه میلیون کیلومتر است و خورشید مرکز منظومه شمسی است و زمین و خورشید و بقیه سیارات دارای هم حرکت انتقالی و هم حرکت وضعی‌اند. گزاره‌های علوم تجربی این گونه‌اند. در این عرصه‌ها دین از جمله اسلام و کتاب و سنت نظر خاص ندارد.

بنابراین در مورد علوم تجربی تقسیم‌بندی علوم به دینی و غیردینی چندان موجه به نظر نمی‌آید. اما گزاره‌های علوم انسانی غالباً و نوعاً تحت تأثیر مبانی فکری و اعتقادی و نظام ارزشی است و اختلاف دیدگاه‌ها و ارزش‌ها، گزاره‌های داخل آن علوم را تحت تأثیر قرار می‌دهد. از این گذشته دینی مانند اسلام که از جامعیت برخوردار است برخلاف مسیحیت تحریف شده که فاقد قوانین و مقررات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی است، در همه عرصه‌های علوم انسانی، آموزه‌ها و مقرراتی را بیان کرده است که یک دانشمند دیندار مؤمن به این دین، نمی‌تواند در تحقیق و تدریس خود آنها را نادیده بگیرد.

یک انسان دیندار و مومن به اسلام، در عرصه سیاست، در عرصه اقتصاد، در عرصه حقوق و جزا، در عرصه تعلیم و تربیت، در عرصه جامعه‌شناسی و روانشناسی، در عرصه مدیریت و انسان‌شناسی و جهان‌شناسی، دیدگاه‌هایی دارد که بسیار متفاوت با دیدگاه‌های انسان‌های ملحد و بی‌دین است.

البته در بخش علوم تجربی نیز در پاره‌ای از موارد دیدگاه‌های دینی و فلسفی و ارزشی می‌تواند تأثیرگذار باشد یکی از مهمترین موارد، گزاره‌هایی از علوم تجربی است که با ابزار تجربی و آزمایش و مشاهده به دست نیامده است بلکه حدس و تفسیر دانشمند تجربی در آنها نقش اصلی را ایفا می‌کند. مثلاً در علوم پزشکی، نقش‌هایی برای مغز بر می‌شمارند و یا توجیهات فیزیکی و فیزیولوژی برای اراده‌ها و احساسات و عواطف و مسائل مختلف روانی مطرح می‌گردد که هیچ یک جنبه تجربی ندارند بلکه جنبه تفسیری دارند. اما در فلسفه اسلامی ثابت می‌شود که انسان دارای روح مجرد است و مرکز درک و شعور و اراده و احساسات و عواطف و مسائل روانی و فکری، روح مجرد انسان است و ماده و سلول‌های مغزی و عصبی به هیچ وجه نمی‌تواند مرکز این امور باشد. در این گونه موارد باید گفت که تفسیرهای دانشمندان تجربی فاقد اعتبار است.

جهان‌بینی و ارزش‌های دینی و متافیزیکی است. مثلاً چرا در باب خلقت انواع به نظریه تحول و تکامل انواع می‌رسد که همه چیز را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. نقدی که بر این سخن ایشان وارد است این است دقیقاً باید مشخص کند که ناراحتی ایشان از چیست؟ آیا از این ناراحت است که چرا تحقیقات علمی آنها به این نظریات ختم می‌شود و یا از این ناراحت است که چرا از این نظریات علمی تجربی، چنین بهره‌برداری‌های غلط و ناصوابی می‌کنند. اگر مقصود ایشان شق اول باشد ناراحتی ایشان چندان موجه نیست زیرا یک دانشمند تجربی چاره‌ای ندارد که محصول تحقیقات علمی خود را ابراز کند و توقع نمی‌رود که دانشمند تجربی به خاطر ملاحظات حاصل کار مطالعاتی و پژوهشی خود را اظهار نکند. ولی اگر مقصود ایشان شق دوم باشد ناراحتی ایشان به جاویه مورد است زیرا می‌توان گفت که آن محصول پژوهش با جهان‌بینی و ارزش‌های الهی تضادی ندارد و تاییدی بر جهان‌بینی مادی و تفکر سکولاریستی نمی‌باشد. اما آنچه که می‌توان از بعضی عبارات آقای نصر استظهار کرد این است که ایشان نیز گویا پذیرفته است که آن محصولات علمی و پژوهشی در تضاد با اصول فکری و ارزشی ماوراءالطبیعی و جهان‌بینی الهی است و ناراحتی ایشان از این جهت است که چرا دانشمندان تجربی به چنین نظریات و دستاوردهایی می‌رسند. در حالی که چنین نیست یعنی واقعاً آن محصولات علمی و پژوهشی در تضاد با اصول فکری و ارزشی الهی نیست.

د: دکتر نصر میان علوم تجربی و علوم انسانی از جهت تقسیم‌بندی به دینی و غیردینی تفاوتی قائل نشد.

در حالی که انصافاً باید تفاوت قائل شد تأثیرپذیری علوم انسانی از باورها و ارزش‌ها و مبانی فکری الهی و مادی امری است پذیرفتنی و بدین خاطر تقسیم علوم انسانی به دینی و غیردینی چنان که خواهد آمد قابل قبول است. برخلاف تقسیم علوم تجربی به دینی و غیردینی که چندان پذیرفته نیست. عجیب این است که غالب نمونه‌هایی که دکتر نصر مطرح می‌کند از نوع علوم تجربی است.

دیدگاه نگارنده در این مبحث این است که تفاوت دیدگاه‌های فکری و مبانی اعتقادی چندان تأثیری در علوم تجربی ندارند و نمی‌تواند باعث تقسیم این علوم به دینی و غیردینی شود. بنابراین نمی‌توانیم علوممانند شیمی و فیزیک و مکانیک و عمران و پزشکی و گیاه‌شناسی و فیزیوتراپی و... را به دینی و غیردینی تقسیم کنیم. تفاوت دیدگاه مربوط به جهان‌بینی و فلسفه الهی و مادی، باعث تفاوت در متن علوم تجربی نخواهد شد. به تعبیر دیگر باعث تغییر و جابجایی و یا کاهش و یا افزایش مسائل درون علوم تجربی نمی‌شود، نه باعث این می‌شود که مسئله علمی خاصی بر علم افزوده شود و یا از آن کاسته شود و نه تغییری در گزاره علمی ایجاد می‌کند. اما تفاوت مبانی فکری و اعتقادی تأثیر

References

1. Muhammad ibn Ya'qub al-kulayni. Translated by Ayatollahi Kafi. Volum1.
2. Article 44 of the Iranian Constitution.
3. Article 152 of the Iranian Constitution.
4. Article 153 of the Iranian Constitution.
5. Paragraph 3, Article 153 of the Iranian Constitution.
6. Article 167 of the Iranian Constitution.
7. Motahhari M. Dah Gofar. Tehran: Sadra Publication. 1999. [In Persian]
8. Jeans J. The Mysterious Universe. Translated by Reza Quoted by Motahari, Collection of Works, Volum 6.
9. Holey Quran; Surah Tauba, Verse 122.
10. Al-Hurr al-Amili MIH. Wasa'il al-Shi'a/ Vol 11. Qom: Ahl al-Bayt Publication: 1996.
11. Sheikh Sadogh. Man La yahduruhu al-Faqih/ Vol 2. Islamic Publications.
12. Holey Quran; Surah Fatir, Verse 28.
13. Holey Quran; Surah Mujadila, Verse 12.
14. Holey Quran; Surah Al-i-Imran, Verse 18.
15. Holey Quran; Surah Zumar, Verse 9.
16. Javadi Amoli, Abdullah. The Status of the Intellect in the Geometry of Religious Knowledge. Qom: Esra Publications; 2010.
17. Khosrow Panah AH. Islamic Humanitie. Qom: Maaref Publishing Office; 2013.
18. Supreme Assembly of Islamic Wisdom. Religious Science: Approaches and Analyses. Qom; Bustan Book; 2014.
19. Nasr SH. A Young Muslim Guide to the Modern World. Translated by Morteza Asadi 6th. Tehran; Tarheh-no publication: 2005.
20. Nasr SH. The Need for a Sacred Science. Translated by Abd Al-Rahim Gavahi. Qom: Taha Book Publishing: 2014.
21. Nasr SH. Knowledge and the sacred. Translated by Seyyed Mostafa Shahraini. Tehran; Nashre Nei publication: 2006.



Studying the religious and non-religious sciences

Received: 7 Nov. 2017

Accepted: 22 Jan. 2020

Nikzad A (PhD) ^{1*}

1. Department of Islamic Studies, School of Medicine, Babol University of Medical Sciences, Babol, Iran.

*Corresponding Author:

Nikzad A

Department of Islamic Studies, School of Medicine, Babol University of Medical Sciences, Babol, Iran.

Tel: +98 11 32197427

Fax: +98 11 32197427

Email: nikzad1214@gmail.com

Abstract

Introduction: Religious and non-religious sciences are among the topics in science and religion. The question that arises is whether sciences can be categorized into religious and non-religious ones? Is there basically non-religious science? Or conversely, is there religious science? Can all sciences be divided into religious and non-religious? For example, can it be said that whether there are religious and non-religious physics, medicine, psychology and economics?

Methods: In this study, it has been attempted to suggest the best theory about religious and non-religious sciences by referring to religious texts, performing rational analyses, examining different approaches, receiving positive points and rejecting unacceptable points.

Findings: One approach is that there are both religious and non-religious sciences and all sciences can be divided into religious and non-religious. Another approach is that there is basically no secular science, and all are religious sciences.

Conclusion: The main area of this division of the human sciences has a special meaning. In this area, the religious and non-religious sciences can be further discussed. However, in other fields this division is not justified. In other respects, of course, the role of religion in some of the fundamentals and strategies cannot be ignored.

Keywords: Science, Religious Sciences, Non-religious sciences, Human sciences